

«اصول مذهب الشیعة» در ترازوی نقد (1)

نصرت الله آیتی*

چکیده

کتاب *اصول مذهب الشیعة الامامية*؛ *عرض و نقد*، نوشته دکتر ناصر القفاری از کتاب‌های تفصیلی در نقد اعتقادات شیعه است که در سال‌های اخیر نوشته شده است. نویسنده این کتاب کوشیده است همه باورهای شیعه و از جمله اندیشه مهدویت را به نقد بکشد. مقاله پیش رو تلاشی است برای پاسخ‌گویی به شبهاتی که نویسنده یادشده درباره عمر طولانی امام مهدی علیه السلام مطرح کرده است. وی با استناد به روایاتی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله اسلام، مدعی شده است که در میان امت اسلام کسی نمی‌تواند عمری طولانی داشته باشد. او همچنین وجود نمونه‌های مشابه درازعمران در گذشته تاریخ را برای اثبات امکان طول عمر امام مهدی علیه السلام ناکافی می‌داند؛ زیرا از یک سو آنان از امت اسلام نبوده‌اند، و از سوی دیگر موارد مشابه یا قرآنی هستند و یا در تاریخ از آنان نام برده شده است. نمونه‌های قرآنی، از این جهت برای شیعه قابل استناد نیستند که از طولانی بودن عمر امام مهدی علیه السلام ذکری در قرآن به میان نیامده است و اشکال نمونه‌های تاریخی این است که عمر این افراد کم‌تر از عمر فعلی امام مهدی علیه السلام است و از دیگر سو نمونه‌های موردنظر یا رسالتی برعهده نداشته‌اند و یا پس از انجام مأموریت خود غایب شده‌اند، در حالی که امام مهدی علیه السلام شیعیان پیش از انجام مأموریت خود غایب شده است. استناد به روایات اهل سنت در مقام نقد اعتقادات شیعه و ارائه تفسیری مخالف با تفسیر دانشمندان سنی‌مذهب از آن روایات، غفلت از دیدگاه‌های دانشمندان سنی‌مذهب و نداشتن فهمی درست از دیدگاه عالمان شیعه، برخی از مهم‌ترین نقدهایی هستند که بر سخنان قفاری وارد است.

واژگان کلیدی

امام مهدی علیه السلام، شبهات، ناصر القفاری، اصول مذهب الشیعة، طول عمر.

مقدمه

اندیشه مهدویت به قرائت شیعی آن، از دیرباز مورد تهاجم بوده است. نگاهی گذرا به مکتوباتی که عالمان شیعه از آغاز عصر غیبت امام مهدی علیه السلام در این باره نگاشته‌اند، به وضوح، گفته یادشده را

تأیید می‌کند. این روند شبهه‌افکنی و ابهام‌آفرینی، هیچ‌گاه تعطیل نشده است و در مقابل، روند پاسخ‌گویی و شفاف‌سازی نیز متوقف نشده و نباید متوقف گردد. یکی از کتاب‌هایی که به تازگی در نقد باورهای شیعه و از جمله اندیشه‌ی مهدویت توسط یکی از وهابیون معاصر نوشته شده است، کتاب *اصول مذهب الشیعة الامامية الاثني عشرية؛ عرض و نقد*، نوشته‌ی دکتر ناصر القفاری است. این کتاب در میان وهابیون شهرت خاصی یافته و از این‌رو شایسته است به شبهات آن به دقت پاسخ داده شود. نویسنده در جایی دیگر به بخش‌هایی از شبهات این کتاب پاسخ داده است و نوشتار پیش رو، تلاشی است برای پاسخ‌گویی به شبهات این کتاب در مورد طول عمر امام مهدی. برای پاسخ‌گویی به این شبهات، ابتدا متن کتاب به شکل کامل نقل شده و در ادامه، دعاوی آن به دقت مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

متن شبهه

قفاری زیر عنوان «دفاع شیعیان از طولانی شدن غیبت»، چنین می‌نویسد: یکی از نکاتی که بر دروغ بودن ادعای وجود امام از سوی شیعیان دلالت دارد، بعید بودن زنده ماندن او در طول این مدت است که تا کنون بیش از هزار و صد سال از آن گذشته است؛ چون همان‌طور که ابن تیمیّه گفته است به درازا کشیدن عمر یکی از مسلمانان به این اندازه چیزی است که عادت شایع در امت محمد آن را تکذیب می‌کند؛ زیرا هیچ شخصیتی که در عصر اسلام متولد شده باشد وجود ندارد که 120 سال عمر کرده باشد. در حدیث صحیحی از پیامبر روایت شده است که آن حضرت در آخر عمرشان فرمودند:

أرأيتكم ليلتكم هذه، فإن علي رأس مائة سنة منها لا يبقى¹ على وجه الأرض ممن هو اليوم عليها أحد؛
آیا از امشب اطلاع دارید کسانی که اکنون بر روی کره زمین اند صدسال دیگر هیچ کدامشان زنده نیستند.

پس کسانی که در آن زمان یک سال یا بیش‌تر داشته‌اند قطعاً بیش از صد سال زنده نمانده‌اند و اگر در آن زمان عمرها از این مقدار تجاوز نمی‌کرده طبق عادت غالب عصرهای بعد به طریق اولی چنین‌اند ... همچنان‌که طبق روایت صحیحی که وجود دارد عمر مردم این امت میان 60 تا 70 خواهد بود و اندکی از آن تجاوز می‌کنند.

این اعتراض گلوی امامیه را می‌فشارد و ریشه اعتقاد آنان را از اساس برمی‌کند ... و شیوخ شیعه درصدد برآمده‌اند از این اشکال بیرون بیایند، به این طریق که امام مهدی‌شان را با برخی از انبیایی که عمرشان از متوسط طبیعی عمر بشر بیش تر بوده تشبیه کنند و به اعتقاد آن‌ها مهدی شبیه نوح است که 950 سال میان قوم خود بود.

آن‌ها برای این که این مقارنه نزد پیروانشان پذیرفته شود آن را به اهل بیت نسبت دادند. ابن بابویه به سندش از علی بن الحسین چنین روایت می‌کند:

فی القائم سنة من نوح عليه السلام و هو طول العمر؛

قائم شباهتی با نوح دارد و آن طول عمر است

و بر این باورند که باقی ماندن مهدی‌شان مانند باقی ماندن عیسی بن مریم و خضر و الیاس است و حتی او را با ابلیس نیز تشبیه می‌کنند و برای این که پیروانشان به این مقارنات یقین پیدا کنند، آن را به برخی از اهل بیت نسبت می‌دهند؛ زیرا در این صورت از سخنان معصوم خواهد بود. همچنین به اخبار دراز عمران بشر استناد می‌کنند و فراموش کرده‌اند که به جبرائیل و ملک الموت و تمام ملائکه و آسمان‌ها و زمین نیز استناد کنند.

و این دفاع را خود شیعه باطل کرده است؛ چراکه آن‌ها معتقدند مهدی‌شان یازده قرن یا بیش تر حاکم شرعی امت است و او قیم قرآن است و به قرآن جز به او نمی‌توان احتجاج کرد و هدایت بشر جز از طریق او میسور نخواهد بود ... و او تنها کسی است که قرآن کامل و مصحف فاطمه و جفر و جامعه و آنچه مردم در دین و دنیاشان به آن نیاز دارند را در اختیار دارد. پس مهدی آن‌ها در برابر امت مسئول است و ابزار هدایت و سعادت امت در دنیا و آخرت در دست اوست. اما کسانی که مهدی به آن‌ها تشبیه شده با او تفاوت بسیاری دارند؛ چراکه نوح در میان قوم خود 950 سال درنگ کرد و آن‌ها را به سوی خداوند سبحان فراخواند تا آن‌جا که خداوند به او وحی کرد: ﴿إِنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ﴾^۱ و او در سرداب و پناهگاهش پنهان نبود که جا و مکانش را کسی نداند گمراهی و کفر مردم را ببیند، ولی از انظار مخفی شود و با گذشت نسل‌ها و عصرها او را نبینند. افزون بر این که هم‌اکنون عمر مهدی از عمر نوح هم بیش تر شده است.

همچنین عیسی پیش از به آسمان رفتنش، رسالت پروردگارش را به انجام رساند، حجت را تمام و امانتش را ادا کرد و غیبتش برای پیروان ضرری نداشت؛ به خلاف منتظر آن‌ها که از زمان کودکی غایب شد و شیعه را درحالی رها کرد که در وجود او و باییت او اختلاف داشتند و تقیه، آن‌ها را از

شناخت حقیقت مذهبش کور کرده بود و با یکدیگر اختلاف و درگیری داشتند تا آنجا که برخی، برخی دیگر را تکفیر و لعن می‌کردند.

اما خضر و الیاس؛ محققان از اهل علم بر این باورند که آن‌ها مرده‌اند و بر فرض که زنده باشند، ما مقارنه را قبول نداریم؛ زیرا آن‌ها در هدایت و رهبری امت مسئولیتی بر عهده ندارند، به خلاف مهدی آن‌ها که به اعتقاد آن‌ها در برابر مسلمین در تمام شئونشان مسئولیت دارد.

اما ابلیس؛ گزارش زنده بودنش را قرآن داده است، به خلاف مهدی شیعیان که حتی خاندان او و طوایفی از شیعیانش انکارش کردند؛ افزون بر این که ابلیس، مسئولیتش که گمراهی خلق از راه خداست را انجام می‌دهد و بدون تردید گمراهی شیعه با پیروی از این معدوم از کارهای اوست، اما منتظر آن‌ها نه نشانی دارد و نه خبری از او هست همچنان که ابلیس از جنس بشر نیست و در هر صورت مقارنه با او درست نیست.

اما سایر دراز عمران بشر هر اندازه عمرشان طولانی باشد، به اندازه بعضی از آن‌چه برای غایبشان ادعا می‌کنند نمی‌رسد و تمام مثال‌هایی که شیوخ آن‌ها در قرن چهارم آورده‌اند، امروز ارزشی ندارد؛ زیرا عمر منتظرشان امروز چندین برابر عمر آن‌هاست، همچنان که آن‌ها وظایف و مسئولیت‌های غایبشان را برعهده نداشتند.

برخی از شیوخ معاصرشان درصدد برآمده از دانش روز یاری جسته و بر امکان بقای منتظرشان دلیل اقامه کنند. مظفر در این باره چنین می‌گوید: «علم طب طولانی شدن حیات بیش‌تر از عمر طبیعی یا آن‌چه گمان می‌شود عمر طبیعی است را نفی نمی‌کند و آن را محال نمی‌شمارد، ولی علم طب هنوز نتوانسته به آن‌چه به طولانی شدن عمر انسان می‌انجامد، دست یابد و اگر طب از این کار عاجز باشد، خداوند بر هر چیزی قادر است.»

و محمدحسین آل کاشف‌الغطا می‌گوید: «بزرگان فیلسوفان غرب می‌گویند امکان خلود انسان در دنیا وجود دارد» و ادامه می‌دهد: «برخی از دانشمندان بزرگ اروپا بر این باورند که اگر شمشیر ابن‌ملجم نبود علی بن ابی‌طالب از خالدین بود؛ زیرا تمام صفات کمال و اعتدال در او جمع بود.»

این نظریات برخی از کفار بود _ اگر ناقلین آن راست گفته باشند _ ولی خداوند سبحان به پیامبرش می‌گوید: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مَتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ»^۲ و باز می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۳ و باز می‌فرماید: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ»^۴ و او به خلق خود داناتر است و راست‌گوترین سخن‌گویان است و با این وجود سخن کافری که می‌خواهد ولو با اوهام در این دنیا باقی بماند، ارزشی ندارد.

و علی الرضا _ آن طور که کتاب‌های شیعه نقل کرده _ در رد بسیاری از فرقه‌های شیعه که معتقد به حیات برخی از اهل بیت بودند و مرگ آن‌ها را تصدیق نکرده و مدعی می‌شدند آن‌ها غایبند و به زودی برمی‌گردند، سخن صادقی دارد که از قوی‌ترین ردها بر دوازده امامی‌ها از کلام خودشان است. در **رجال کشی** چنین آمده که به علی الرضا گفته شد: گروهی بر پدرتان توقف کردند و گمان می‌کنند او رحلت نکرده است. آن حضرت پاسخ داد:

كذبوا و هم كفّار بما أنزل الله عزّ و جلّ علی محمد ﷺ و لو كان الله يمّدّ فی أجل أحد لمّدّ الله فی أجل رسول الله ﷺ؛

دروغ می‌گویند، آن‌ها به آن‌چه خداوند بزرگ‌مرتبه بر محمد نازل کرده کافرنند و اگر خداوند، اجل کسی را طولانی می‌کرد، اجل پیامبر خدا را طولانی می‌کرد.

ولی آن‌ها با سخن امامشان مخالفت می‌کنند و گمان می‌کنند خداوند به خاطر نیاز بشر عمر او را طولانی کرده است، بلکه به خاطر این‌که هستی و هر چیزی در حیاتش به او نیاز دارد، عمر او را طولانی کرده است؛ چراکه طبق افترای آن‌ها اگر او نباشد، زمین اهلش را فرو می‌برد و نابود می‌کند.^۵

نقد و بررسی

پاسخ اول: استبعاد نمی‌تواند دلیل انکار باشد

اولاً آقای قفاری سخنی از محال بودن عمر طولانی امام مهدی علیه السلام به میان نیاورده، حتی جرأت چنین ادعایی را نیز نداشته است. وی یک‌جا عمر طولانی امام مهدی علیه السلام را بعید شمرده است: «استبعاد بقائه حیاً طول هذه المدة» و در ادامه، آن را خلاف عادت شمرده و نوشته است: «فإن تعمیر واحد من المسلمین هذه المدة ... امر يعرف كذبه العادة المطردة فی امّة محمد» و در جایی دیگر می‌نویسد: «فما بعده من الاعصار اولى بذلك فی العادة الغالبة العامة.» بنابراین، آن‌چه در کلمات قفاری آمده چیزی نیست جز این‌که عمر طولانی امام مهدی علیه السلام استبعاد دارد و خلاف عادت رایج است و بر خواننده بصیر پوشیده نیست که صرف استبعاد عمر طولانی، دلیل بر محال بودن آن نیست؛ همچنان‌که به صرف این‌که عادت رایج بر این قرار گرفته که عمر انسان‌ها کوتاه باشد، نمی‌توان عمر طولانی را انکار کرد و آن را محال شمرد. به همین دلیل است که به استناد این‌که عادت رایج در میان انسان‌ها تولد از پدر و مادر است، نمی‌توان پدید آمدن حضرت آدم و حوا علیهم السلام از گِل را و یا تولد

حضرت عیسیٰ علیه السلام از مادر و بدون داشتن پدر را انکار کرد. یا به استناد این که خواب انسان عادتاً از چند ساعت بیش تر طول نمی کشد، نمی توان خواب سیصد و چند ساله اصحاب کهف را انکار نمود. ممکن است قفاری مدعی شود _ همچنان که در جاهای دیگر ادعا کرده است _ جریانات خلاف عادت که در قرآن آمده است را می پذیریم؛ زیرا قرآن به صحت آن ها گواهی داده است، اما طول عمر امام مهدی علیه السلام از آن جا که در قرآن نیامده است، پذیرفتنی نیست. بازگشت این ادعا به دو مطلب است: نخست این که اگر آقای قفاری منکر طول عمر امام مهدی علیه السلام است، دلیل آن خلاف عادت بودن طول عمر آن حضرت و یا تعارض آن با روایاتی همچون «أرایتکم لیلتکم هذه ...» یا «اکثر اعمار هذه الامه ما بین الستین الی السبعین» نیست، بلکه دلیل آن ذکر نشدن این مسئله در قرآن است. بنابر این تمام استدلال هایی که او برای انکار طول عمر حضرت اقامه کرده، فرو خواهد ریخت. دوم این که بازگشت این ادعای قفاری به این است که تنها معیار پذیرش یک عقیده وجود آن در قرآن است، در حالی که اگر این معیار درست باشد بسیاری از اعتقادات اهل سنت که ریشه در قرآن ندارد، اثبات شدنی نخواهد بود.

پاسخ دوم: استناد قفاری به روایات اهل سنت در نقد شیعه

ثانیاً آقای قفاری برای اثبات استبعاد طولانی بودن عمر امام مهدی علیه السلام به روایات اهل سنت استناد کرده است و البته این بر چیزی جز ضیق خنق او دلالت ندارد؛ زیرا اولاً اگر شیعه این روایت و امثال آن را قبول داشت، هرگز به طولانی بودن عمر امام مهدی علیه السلام اعتقاد نداشت و گویا قفاری توقع دارد شیعه، روایات اهل سنت را معیار اعتقادات خود قرار دهد و بر پایه آن ها باورهای خود را تنظیم کند. ثانیاً این استدلال، عدول از روشی است که قفاری در کتاب خود برگزیده است؛ زیرا وی در آغاز کتاب خود ملتزم شده است که در نقد اعتقادات شیعیان، جز از مقبولات شیعه بهره نگیرد. از این رو استناد به روایات اهل سنت وجهی ندارد. ثالثاً بسیار مایه تأسف است که کسی که در صدد فهم و نقد باورهای شیعیان برآمده، از دیدگاه های عالمان هم سلک خود نیز اطلاع چندانی ندارد و اگر این مسئله از آقای قفاری قابل اغماض باشد، نمی توان از اقدام اساتید دانشگاه قصیم که بر نوشته های او مهر تأیید زده اند و آن را به عنوان رساله دکتری پذیرفته اند، چشم پوشی کرد. به عنوان نمونه سیوطی در شرح حدیث مورد نظر قفاری _ «أرایتکم لیلتکم هذه ...» _ می نویسد:

مقصود این است که هر کسی که در آن شب بر روی زمین وجود داشت، پس از آن بیش از صد سال عمر نخواهد کرد؛ چه عمرش پیش از آن شب کم باشد چه زیاد و این روایت، عمر طولانی تر از صدسال را برای کسانی که پس از آن شب متولد می شوند نفی نمی کند.^۶

نووی نیز در شرح این حدیث تصریح می‌کند که این حدیث نفی‌کنندهٔ عمر بیش از صدسال برای متولدان پس از آن شب نیست،^۷ بلکه عینی پس از نقل حدیثی که مشابه روایت موردنظر قفاری است _ مامنکم الیوم من نفس منفوسهٔ یأتی علیها مائة سنة و هی یومئذ حیه _ مدعی است این حدیث ظاهرش متروک است؛ زیرا جماعتی بیش از صدسال عمر کردند.^۸ صرف‌نظر از آن چه گذشت، در کلام قفاری خط‌های متعدد دیگری نیز وجود دارد که به ترتیب بیان می‌شود.

خطب اول

قفاری در کلمات پیش‌گفته برای انکار طول عمر امام مهدی علیه السلام به روایت «اکثر اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین» استناد کرده بود.

پاسخ

اولاً این روایت از منابع اهل سنت است و همچنان که گذشت استناد به منابع اهل سنت در مقام استدلال بر علیه شیعه، پشتوانه منطقی ندارد. ثانیاً پاسخ اشکال یادشده در متن آن آمده است و اگر قفاری یک‌بار آن را تا آخر به دقت مطالعه می‌کرد و بیش از ولع خود برای تکثیر اشکال، رغبت به فهم روایات داشت، آن را در تعارض با عمر طولانی امام مهدی علیه السلام نمی‌دید؛ زیرا در پایان حدیث تصریح شده است که: «أقلهم من یجوز ذلک» یعنی در قیاس با کسانی که عمری تا هفتاد سال دارند تعداد کسانی که عمر بیش‌تری دارند، کم‌ترند. بنابراین، این روایت نه‌تنها عمرهای بیش از هفتاد را نفی نکرده، بلکه به صراحت از وجود و امکان آن سخن گفته است و امام مهدی علیه السلام می‌تواند یکی از مصادیق «أقلهم من یجوز ذلک» باشد.

خطب دوم

نویسنده در ادامه مدعی شده است که وقتی در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم عمرها بین 60 الی 70 بود، در زمان‌های پس از آن به طریق اولی چنین است.

پاسخ

اولاً قفاری بر ادعای اولویت خود هیچ دلیلی اقامه نکرده است. ثانیاً سخن او از این جهت نیز باطل است؛ زیرا با رشد آگاهی بشر و افزایش امکانات و پیشرفت دانش پزشکی، متوسط عمر بشر رو به افزایش است و این حقیقتی است که از نظر علمی ثابت شده است. بنابراین، ادعای اولویت او نیز مانند سایر ادعاهایش بی‌اساس است.

خبط سوم

قفاری پیش از بیان دو روایت یادشده مدعی شده بود که در دوران اسلام، عمر هیچ کس به 120 سال نرسیده است، چه رسد به بالاتر از آن. بنابراین طولانی بودن عمر امام مهدی علیه السلام پذیرفتنی نیست.

پاسخ

این ادعای قفاری را نیز در خوش‌بینانه‌ترین فرض‌ها می‌توان بر بی‌اطلاعی او حمل کرد؛ زیرا در منابع اهل سنت نام ده‌ها نفر وجود دارد که در عصر اسلام متولد شده‌اند و 120 سال یا بیش‌تر عمر کرده‌اند. به عنوان نمونه عبدالملک بن عمیر بن سوید 163 سال عمر کرد،^۹ معروف بن عبدالله الخياط 160 سال،^{۱۰} محمد بن تاج‌الدین احمد الوسیمی بیش از 150 سال،^{۱۱} سنان بن یزید 126 سال،^{۱۲} محمد بن عبدالرحیم المقری بیش از 120 سال،^{۱۳} احمد بن علی بن الحسین،^{۱۴} و حجاج بن یوسف قتیبه 120 سال^{۱۵} عمر کردند. آنچه گذشت اسامی تعدادی از کسانی است که به اعتراف نویسندگان سنی‌مذهب، عمرهای طولانی داشته‌اند و در دوران اسلام می‌زیسته‌اند. با این وجود روشن نیست چگونه قفاری مدعی شده است حتی یک نفر وجود ندارد که در دوران اسلام عمری 120 ساله داشته باشد و اساساً روشن نیست که اصرار قفاری و سلفش ابن تیمیه بر این که در بین مسلمانان چنین عمرهای طولانی وجود نداشته، چیست. گویا مقصودشان این بوده است که وجود عمرهای طولانی در بین امت‌های پیشین، نمی‌تواند اثبات‌کننده عمر طولانی در بین امت اسلام باشد و این سخن بسیار عجیب است؛ زیرا اگر انسان‌های عصرهای گذشته عمرهای طولانی داشته‌اند به دلیل کفرشان نبوده است، تا با آمدن اسلام عمر انسان‌ها کوتاه شود؛ بلکه این دراز عمری معلول شرایط جسمی محیطی تغذیه‌ای و... بوده است که با فراهم آوردن شرایط مشابه می‌توان همچون گذشتگان عمری طولانی داشت. به تعبیر دیگر، اسلام و کفر مسئله‌ای اعتقادی است و ربطی به طول عمر که از خواص جسمی انسان است، ندارد و حتی اگر باورها و طرز تفکر آدمی در طولانی شدن عمر او نقش داشته باشد، همچنان که برخی از دانشمندان معاصر گفته‌اند مسلمانان به عمرهای طولانی سزاوارترند. بنابراین نمی‌توان مدعی شد از آن‌جا که عمرهای طولانی در میان یهودیان و مسیحیان و بت‌پرستان وجود داشته، مسلمانان نمی‌توانند عمری طولانی داشته باشند. البته خوانندگان بصیر، نیک می‌دانند که این ادعای مضحک دلیلی جز ضیق خناق جناب قفاری ندارد؛ زیرا به استناد قرآن کریم و منابع اهل سنت در میان امت‌های گذشته، دراز‌عمران زیادی زندگی می‌کرده‌اند و این می‌تواند گواه خوبی برای اثبات امکان طول عمر امام مهدی علیه السلام باشد و چون قفاری نمی‌توانسته این حقایق تاریخی را انکار کند،

چاره‌ای جز این نداشته که مدعی شود آن‌ها پیش از اسلام زندگی می‌کرده‌اند و طول عمر آن‌ها نمی‌تواند اثبات‌کننده عمر طولانی مسلمانان باشد.

خبط چهارم

قفاری در ادامه مدعی شده است که محققان از اهل علم بر این باورند که خضر و الیاس رحلت کرده‌اند.

پاسخ

ای کاش آقای قفاری توضیح می‌داد که به نظر او محققان چه کسانی هستند و غیرمحققان چه کسانی، و معیار او برای تشخیص محقق از غیرمحقق چیست تا خوانندگان در این باره به اشتباه نیفتند. اما ما می‌دانیم که معیار او چه بوده است. به نظر او کسانی که مدعی حیات خضر و الیاس هستند از این جهت محقق نیستند که سخنان می‌تواند دلیلی بر اعتقاد شیعه مبنی بر طول عمر امام مهدی علیه السلام باشد و همین گناه نابخشودنی کفایت می‌کند تا از نظر قفاری از جرگه محققان اخراج شوند.

خوب است در این باره به سخنان برخی دانشمندان اهل سنت مراجعه کنیم. به عنوان نمونه ابن حجر می‌گوید:

اکثر علما روایاتی که از بقای خضر و عمر طولانی‌اش سخن می‌گویند را پذیرفته‌اند.^{۱۶}

همو از نووی چنین نقل می‌کند:

اکثر دانشمندان بر این باورند که خضر زنده است و در میان ماست و صوفیه بر این مطلب اتفاق نظر دارند.^{۱۷}

آلوسی نیز در تفسیر خود از ابن صلاح چنین نقل می‌کند که جمهور علما و مردم بر این باورند که خضر زنده است و تنها برخی محدثان، حیات او را انکار کرده‌اند.^{۱۸} بنابراین برخلاف ادعای قفاری، بسیاری از دانشمندان اهل سنت معتقد به بقای خضرند و این گواه روشنی بر امکان عمر طولانی امام مهدی علیه السلام است.

خبط پنجم

عجیب‌تر از این ادعای قفاری، پاسخی است که او به مسئله طول عمر حضرت نوح و حضرت عیسی و خضر و الیاس علیهم السلام می‌دهد. او در پاسخ این استدلال شیعه که طولانی بودن عمر امام

مهدی علیه السلام به دلیل طول عمر حضرت نوح و حضرت عیسی و خضر و الیاس علیهم السلام امکان پذیر است، نوشته است که این پیامبران الهی رسالت خود را انجام دادند و پس از آن غایب شدند، همچنان که اساساً خضر و الیاس عهده دار هدایت بشر نبودند، اما امام مهدی علیه السلام شیعیان پیش از انجام رسالت خود غایب شد.

پاسخ

روشن نیست که این مطلب که پیامبران الهی پس از انجام رسالت خود غایب شدند و امام مهدی علیه السلام پیش از آن، چه ارتباطی با مسئله طول عمر دارد. شیعه مدعی است از نظر قرآن طولانی شدن عمر انسان امکان پذیر است؛ زیرا حضرت نوح و حضرت عیسی و خضر و الیاس علیهم السلام عمرهایی طولانی داشته‌اند. اما این که این بندگان صالح خداوند در طول عمر خود چه کردند و چه خوردند و چه نوشیدند و چه گفتند و کجا رفتند و... مسائل دیگری است که ارتباطی با وجه شبه مورد نظر (طول عمر) ندارد و اساساً این نکته بدیهی بر آقای قفاری مخفی مانده است که برای تشبیه دو امر به یکدیگر مماثلت و مشابهت تام میان مشبه و مشبه به لازم نیست. به تعبیر دقیق تر، گرچه اشکال قفاری در آغاز متوجه طول عمر بوده است اما در نهایت آن را متوجه این مطلب کرده است که جمع میان غیبت و مسئولیت امامت چگونه امکان پذیر است. البته این سؤال خوبی است که در جای خود به آن پاسخ خواهیم داد، اما این تغییر موضع قفاری و معطوف کردن اشکال از طول عمر به جمع میان امامت و غیبت نشانه آن است که او نتوانسته به استدلال شیعه درباره مسئله طول عمر خدشه‌ای وارد نماید و به همین دلیل اشکال را متوجه مطلب دیگری کرده است.

خبط ششم

قفاری در ادامه مدعی شده بود که عمر امام مهدی علیه السلام از عمر نوح بیشتر است، بنابراین، از دراز عمری حضرت نوح علیه السلام نمی‌توان امکان طول عمر امام مهدی علیه السلام را اثبات کرد؛ چنان که سایر دراز عمرانی که عالمان شیعه در قرن چهارم نام برده‌اند، عمری بسیار کوتاه از عمر کنونی امام مهدی علیه السلام داشته‌اند.

پاسخ

اولاً به روایت برخی از منابع اهل سنت، نوح علیه السلام 1650 سال عمر کرد و آن چه در قرآن آمده است، تنها ناظر به دوران تبلیغ ایشان است.^{۱۶} از عمر حضرت عیسی علیه السلام نیز تا کنون بیش از دو هزار سال گذشته است و در میان دراز عمرانی که عالمان شیعه در قرن چهارم یاد کرده‌اند، کسانی وجود دارند که

از عمر فعلی امام مهدی علیه السلام نیز بیش تر عمر کرده‌اند. مانند لقمان بن عاد که 3500 سال عمر کرد^{۲۰} و یا بنیان‌گذار مهرگان که 2500 سال عمر کرد.^{۲۱}

ثانیاً این اشکال قفاری از آن‌جا ناشی شده است که او مغز و کنه استدلال شیعه را درنیافته است. دانشمندان شیعه درصدد اثبات این نکته بوده‌اند که وجود افراد دراز عمر در گذشته تاریخ، نشان‌گر این واقعیت است که زنده ماندن آدمی بیش از حد معمول امکان‌پذیر است و مرگ بشر پس از طی عمر طبیعی یک ضرورت نیست. به تعبیر دیگر، به صرف این که عمر طبیعی بشر حدود 70 سال است، نمی‌توان مدعی شد لزوماً حیات بشر پس از طی این مدت باید پایان یابد، بلکه این عمرهای کوتاه جز یک عادت بیش نیست و اگر با توجه به نمونه‌های تاریخی ثابت شد که مرگ انسان پس از طی عمر طبیعی یک ضرورت نیست، دیگر میان دویست سال و دوهزار سال تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا آن‌چه دراز عمری را نفی می‌کرد، ضرورت انگاشتن برخورداری آدمی از یک عمر طبیعی بود و با باطل شدن این اصل هیچ دلیلی بر انکار عمر طولانی نیست؛ چه آن عمر طولانی اندک باشد چه زیاد. به همین دلیل است که در میان نمونه‌هایی که عالمان شیعه ذکر کرده‌اند، عمرهای دویست و سیصد ساله نیز پیدا می‌شود و این دلیلی ندارد جز این که آن‌ها درصدد اثبات این بوده‌اند که عمر طبیعی یک عادت است و نه یک ضرورت و اگر ضرورت نیست، نمی‌توان برایش مرزی تعیین کرد. بنابراین، اگر حضرت نوح عمری سیصد ساله هم داشت، برای اثبات طول عمر امام مهدی علیه السلام می‌شد به آن استدلال کرد.

خیط هفتم

قفاری در ادامه ادعا کرده بود که عالمان شیعه برای اثبات امکان طول عمر امام مهدی علیه السلام، به طول عمر ابلیس استدلال کرده‌اند و اشکال کرده بود که اولاً مسئله طول عمر ابلیس در قرآن ذکر شده، به خلاف طول عمر امام مهدی علیه السلام و ثانیاً ابلیس از جنس بشر نیست. بنابراین، نمی‌توان برای طول عمر امام مهدی علیه السلام به آن استدلال کرد.

پاسخ

در پاسخ اشکال نخست او پیش از این ذکر شد که مبنای این سخن، این است که تنها منبعی که برای اثبات عقیده‌ای می‌توان به آن استناد کرد قرآن مجید است و هرچه در قرآن نباشد پذیرفتنی نیست و این ادعایی است که نه در میان اهل سنت طرفدار دارد و نه در میان شیعیان؛ زیرا بسیاری از باورها در میان مسلمین وجود دارد که در قرآن درباره آن سخنی به میان نیامده. بنابراین، ذکر نشدن طول عمر امام مهدی علیه السلام در قرآن، بهانه مناسبی برای انکار آن نیست و ده‌ها روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت آن حضرت وجود دارد، برای اثبات طول عمر امام مهدی علیه السلام کفایت می‌کند.

البته قفاری نباید توقع داشته باشد که شیعه برای اثبات طول عمر امام مهدی از منابع اهل سنت دلیل بیاورد؛ زیرا پیش از این توضیح داده شد که اگر شرط حقانیت یک عقیده وجود دلایل کافی بر آن از منابع مخالفان باشد، اهل سنت نیز باید باورهای خود را بر اساس منابع شیعه بر کرسی بنشانند و در این صورت هیچ‌یک از باورهای آنان اثبات‌پذیر نخواهد بود.

پاسخ اشکال دوم قفاری این است که اولاً مسئله تشبیه طول عمر امام مهدی علیه السلام به طول عمر ابلیس در هیچ‌یک از روایات اهل بیت علیهم السلام وارد نشده است و اگر کسی چنین چیزی گفته باشد، تنها نظر خود را بیان کرده است. ثانیاً با رجوع به کتاب *الزام الناصب* که قفاری این مطلب را از آن نقل کرده، روشن می‌شود که نویسنده، مطلب موردنظر را از کتاب *البیان فی اخبار صاحب الزمان* که از نوشته‌های یکی از عالمان اهل سنت به نام محمد بن یوسف کنجی شافعی است نقل کرده است، نه این که خود مستقلاً این گونه استدلال کرده باشد. ثالثاً اگر کسی چنین سخن بگوید به بیراهه نرفته است، بلکه می‌توان از سخن او تفسیری درست ارائه کرد؛ یعنی مقصود او این است که وقتی خداوند می‌تواند جان موجود زنده‌ای همچون ابلیس را از پیش از خلقت آدم علیه السلام تا پایان دنیا حفظ کند، جان امام مهدی علیه السلام را هم می‌تواند در مدتی کم‌تر از آن حفظ نماید. به تعبیر دیگر، بقای حیات ابلیس نمونه‌ای از گستردگی قدرت خداوند و توانایی او بر حفظ حیات امام مهدی علیه السلام است.

خبط هشتم

آقای قفاری در ادامه به نقل از محمدحسین آل کاشف الغطا چنین نقل کرده بود که فیلسوفان غرب معتقدند خلود در دنیا برای انسان امکان‌پذیر است و او در پاسخ، این ادعا را با آیاتی همچون ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾ در تعارض دیده بود.

پاسخ

در پاسخ این بخش از سخنان او باید گفت اولاً هیچ عالم و جاهل شیعی ادعای خلود امام مهدی علیه السلام را نکرده است و مرحوم آل کاشف الغطا نیز در مقام اثبات امکان طول عمر امام مهدی و نه خلود ایشان به این سخن فیلسوفان غربی استناد کرده است. بنابراین آیات قرآن مجید نفی‌کننده باور شیعیان درباره طول عمر امام مهدی علیه السلام نیستند. ثانیاً به گفته آل کاشف الغطا، آنچه فیلسوفان غرب ثابت کرده‌اند امکان خلود انسان است و نه ضرورت آن، یعنی به لحاظ اصول علمی و فلسفی هیچ دلیلی بر ضرورت مرگ انسان پس از طی یک عمر طبیعی وجود ندارد، در حالی که آنچه با قرآن منافات دارد ادعای ضرورت خلود انسان است نه امکان آن. به تعبیر دیگر، هیچ منافاتی میان این

وجود ندارد که خلود انسان را امکان‌پذیر بدانیم و معتقد باشیم هیچ دلیل عقلی و علمی بر محال بودن آن نیست. در عین حال، به فرموده قرآن مجید، این امر در خارج تحقق پیدا نمی‌کند و هیچ انسانی جاودان نخواهد بود. برای مثال، این که قفاری از لجاجت دست بردارد و از تفکر و هابیت دست بکشد و به مکتب اهل بیت رو آورد امری ممکن و شدنی است، اما آیا چنین چیزی در خارج تحقق پیدا می‌کند؟ ظاهراً خیر، اما از این که او از لجاجت خود دست نمی‌کشد و از تفکرات سلفی‌گری عدول نمی‌کند، نمی‌توان مدعی شد تحقق این امر محال و ناشدنی است.

و اما حدیث امام رضا علیه السلام که قفاری عمداً قسمتی از آن را حذف کرده و متن کامل آن چنین است: «کذبوا و هم کفار بما أنزل الله عزّ و جلّ علی محمد صلی الله علیه و آله و لو کان الله یمدّ فی أجل أحد من بنی آدم لحاجة الخلق إلیه لمدّ الله فی أجل رسول الله صلی الله علیه و آله»، اساساً بر امام مهدی علیه السلام انطباق نمی‌یابد؛ زیرا بر اساس فرمایش امام رضا علیه السلام، اگر وقتی که اجل کسی می‌رسید خداوند اجل او را طول می‌داد، باید اجل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز طولانی می‌کرد؛ یعنی هیچ‌گاه این‌طور نبوده است که اجل کسی فرا برسد و خداوند به خاطر نیاز خلق اجل او را به تأخیر بیندازد. روشن است که به باور امامیه، طولانی شدن عمر امام مهدی علیه السلام از سنخ رسیدن اجل و تأخیر اجل نیست، بلکه برای امام مهدی علیه السلام از همان اول عمر طولانی مقدر شده است. به تعبیر دیگر، اگر عمر امام مهدی علیه السلام از همان آغاز اندک بود و بعد از فرارسیدن اجل آن حضرت اجل ایشان به تأخیر می‌افتاد، ایشان مصداق این روایت بودند، در حالی که عمر طولانی آن حضرت از نوع رسیدن اجل و به تأخیر افتادن آن نیست، بلکه از همان آغاز چنین مقدر شده بود که _____ در _____ شده بود که _____

آن حضرت عمری طولانی داشته باشند. بنابر این فرمایش امام رضا علیه السلام بر امام مهدی علیه السلام منطبق نمی‌شود.

آن چه گذشت، پاسخ به شبهات دکتر ناصر القفاری درباره مسئله طول عمر امام مهدی علیه السلام بود. ان شاء الله در آینده بخش‌های دیگری از سخنان او را نقد خواهیم کرد.

منابع

1. اصول مذهب الشيعة الامامية الاثني عشرية: عرض و نقد، ناصر القفاري، بي جا، انتشارات دارالرضا، بي تا.
2. الإصابة في تمييز الصحابة، احمد بن على العسقلاني (ابن حجر)، تحقيق: عادل أحمد عبدالموجود و على محمد معوض، بيروت، انتشارات دارالكتب العلمية، چاپ اول، 1415ق.
3. تاريخ الاسلام، محمد بن احمد ذهبي، بيروت، دار الكتاب العربي، چاپ اول، 1407ق.
4. تهذيب التهذيب، ابن حجر، بيروت، دار الفكر، چاپ اول، 1404ق.
5. الديباج على مسلم، جلال الدين سيوطي، عربستان سعودی، دار ابن ابی عفان، چاپ اول، 1416ق.
6. ذكر اخبار اصفهان، حافظ ابونعيم اصفهاني، ترجمه: نوركسايي، تهران، سروش (انتشارات صدا و سيما)، 1377ش.
7. روح المعاني في تفسير القرآن (تفسير آلوسی)، محمود بن عبدالله آلوسی، بيروت، انتشارات داراحياء التراث العربي، بي تا.
8. شرح مسلم، يمن بن شرف نووي، بيروت، دارالكتاب العربي، 1407ق.
9. عمدة القاري، محمود بن احمد عيني، بيروت، چاپ دار احياء التراث، بي تا.
10. الغيبة، محمد بن حسن طوسي، تحقيق: عبادالله تهراني، على احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الإسلامية، چاپ اول، 1411ق.
11. الفصول العشرة، محمد بن نعمان مفيد، بيروت، دارالمفيد، چاپ دوم، 1414ق.
12. الكامل في التاريخ، على بن محمد الشيباني الموصلي (ابن اثير)، بيروت، دارصادر للطباعة و النشر، 1966م.
13. هدية العارفين، اسماعيل باشا بغدادی، بيروت، داراحياء التراث العربي، بي تا.
14. الوافي بالوفيات، صفدي، بيروت، دار احياء التراث، 1420ق.

پی نوشت‌ها

* عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت).

^۱. سورة هود، آیه 36.

^۲. سورة انبیاء، آیه 34.

^۳. سورة عنکبوت، آیه 57.

^۴. سورة واقعه، آیه 60.

^۵. اصول مذهب الشیعة، ص 1052 - 1058.

^۶. الدیاج علی مسلم، ج 5، ص 483.

^۷. شرح مسلم، ج 16، ص 90.

^۸. عمدة القاری، ج 15، ص 300.

^۹. الوافی بالوفیات، ج 19، ص 124.

^{۱۰}. تهذیب التهذیب، ج 10، ص 209.

^{۱۱}. هدیه العارفین، ج 2، ص 263.

^{۱۲}. تاریخ الاسلام، ج 15، ص 298.

^{۱۳}. همان، ج 35، ص 421.

^{۱۴}. همان، ج 30، ص 806.

^{۱۵}. ذکر اخبار اصفهان، ج 1، ص 301.

^{۱۶}. الاصابة، ج 2، ص 246.

^{۱۷}. همان، ص 252.

^{۱۸}. تفسیر آلوسی، ج 15، ص 322.

^{۱۹}. الکامل فی التاریخ، ج 1، ص 68.

^{۲۰}. الغیبة، ص 114.

^{۲۱}. الفصول العشرة، ص 101.